

جایگاه سیاست در اندیشه شیخ بهایی

ابوالفضل سلطانمحمدی

منبع:

نشریه علوم سیاسی شماره ۲۱

مقدمه

محمد باقر بن محمد اکمل معروف به «وحید بهبهانی» از فقیهان بزرگ و مجدد شیعه در سده دوازدهم هجری بوده است. وی در سال ۱۱۱۷ در اصفهان به دنیا آمد (۱) و در سال ۱۱۳۵ ق بعد از تهاجم افغان‌ها و سقوط اصفهان به بهبهان و سپس به نجف هجرت کرد و سرانجام در کربلا مقیم شد. در زمان حیات او، اوضاع سیاسی ایران بسیار آشفتنه بود و جنگ‌ها و درگیری‌ها بین خان‌ها و ایلات تداوم داشت و او حکومت آخرین شاه صفویه، افغان‌ها، افشاریه و زندیه و پیروزی آغامحمد خان قاجار را مشاهده کرد. علامه بهبهانی از سیاست‌کناره می‌گرفت به طوری که در طول حیاتش هیچ‌گونه تعامل و همکاری با سلاطین زمانه نداشت؛ در حالی که شاهان به دلیل شهرت و جایگاه علمی وحید، سعی در ایجاد مراوده با او داشتند و هدایای گرانبهایی می‌فرستادند که وحید قبول نمی‌کرد، (۲) البته عدم رابطه حسنه او با شاهانی چون نادر شاه قابل توجیه است، اما بی‌توجهی ایشان به شاهان زندیه که به دیانت و عدالت شهرت داشتند جای تأمل دارد. از نکات جالب زندگی او این است که در آثار علمی اش هرگز درباره سلاطین معاصر اظهار نظر نکرده و به مدح یا ذم آنان نپرداخته است. علامه وحید در دوران اقامت در کربلا، نماز جمعه اقامه می‌کرد. (۳) او زندگی بسیار زاهدانه، بی‌آلایش و ساده‌ای برای خود برگزیده بود. (۴) شایان ذکر است که هر چند بهبهانی خود وارد سیاست نشد، اما با احیای مکتب اصولی و تربیت شاگردان اصولی و عقل‌گرای بسیار، راه طرح مسائل سیاسی در حوزه‌های شیعی، به ویژه نجف را گشود و فقها و علمای اصولی طلایه‌داران تحولات سیاسی - اجتماعی ایران و حتی عراق شدند. (۵)

وحید بهبهانی در زمانی که اصولی‌ها در انزوای شدید علمی قرار داشتند و شیوه اخباری بر حوزه‌های شیعی در ایران و عراق سیطره کامل داشت، حوزه کربلا، مرکز اخباریان و محل اقامت رئیس آنان شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق را برای مبارزه با اخباریان برگزید. او با تلاش‌های علمی و استدلال‌های محکم عقلی و نقلی به سیطره يك صد ساله مکتب اخباری بر حوزه‌های شیعه پایان داد. علامه بهبهانی پس از نود سال زندگی و تربیت ده‌ها شاگرد در سال ۱۲۰۵ ق در کربلا چشم از جهان فرو بست. (۶)

دین و سیاست

واژه «سیاست» به اقدامات اصلاح‌گرایانه و اعمالی که در راستای تربیت و اصلاح يك شیء صورت می‌گیرد اطلاق می‌گردد و در عرف سیاسی به سرپرستی امور شهروندان سیاست می‌گویند. (۷) روشن است سرپرستی امور مردم در جهت اصلاح امور ایشان، هنگامی امکان‌پذیر است که تمام برنامه‌ها و رفتارهای سیاسی حاکمان بر مبنای شریعت باشد. با توجه به شاخصه‌های عقلانیت فقه سیاسی از دیدگاه بهبهانی، «یعنی اعتدال، استقامت، متانت، حکمت، ضابط و قویم بودن دین و قوانین شریعت» (۸) سیاست در متن دین قرار می‌گیرد، زیرا آیینی می‌تواند دارای این امتیازات فردگرایانه باشد که بخشی از آموزه‌هایش به سیاست اختصاص یافته باشد. همچنین پیوستگی و همبستگی دین و سیاست را در نظریه امامت شیعی می‌توان جست و جو کرد.

وحدید بهبهانی در تبیین نظریه امامت بر این باور است که ریاست دینی و سلطنت دنیایی امام از یکدیگر قابل تفکیک نیست و تنها ریاست توأمان دین و دنیا است که می‌تواند به امور معاش و معاد مردم نظم و انتظام بخشد. (۹) از آنجا که رفع اختلاف و برقراری نظم، محوری‌ترین مبنا و غایت اصلی قوانین شریعت «از جمله قوانین سیاسی آن» است، (۱۰) بنابراین مقررات و حقوق سیاسی مدون در شریعت بهترین قانون است که می‌تواند نظم را در جامعه سیاسی تحقق بخشد.

حیات سیاسی شیعه در عصر غیبت

حیات سیاسی شیعه در عصر غیبت، از دو جهت قابل طرح و بررسی است: نخست از لحاظ نظری، بدین معنا که آیا تشیع در عصر غیبت معصوم برای زندگی سیاسی پیروان خود برنامه‌ای در خصوص تدبیر سیاسی جامعه از قبیل معرفی نظام سیاسی مطلوب و مشروع، شیوه تعیین حاکم و رهبر سیاسی، حقوق متقابل حاکم و شهروندان، خط مشی‌های کلی در سیاست داخلی و خارجی (روابط بین‌الملل) حکومت اسلامی، امنیت اجتماعی، عدالت اجتماعی، رفاه اقتصادی، توسعه فرهنگی و دینی چاره‌اندیشی کرده است یا خیر؟ پاسخ به این سؤال از نگاه بهبهانی بسیار روشن است، زیرا وی نیاز به حکومت و قوانین مدنی را برای تدبیر جامعه سیاسی، مختص به زمان خاص و منحصر به مکان معین نمی‌داند و همه زمان‌ها و مکان‌ها و احوال مردمان را در نیاز نظری ایشان به نظم و قانون و مجری قانون و برقرار کننده نظم، یکسان می‌بیند. (۱۱)

به باور وی، در عمل به قوانین و حقوق سیاسی اسلام هیچ گونه تفاوتی بین زمان حضور و غیبت امام معصوم نیست و غیبت معصوم نه تنها به معنای تعطیل احکام حکومتی اسلام نیست، بلکه خلأ حضور معصوم با معرفی فقهای جامع شرایط به عنوان نمایان عام امام غایب (عج) جبران گردیده است. به تعبیر دیگر، همان طور که فقهای شیعه در استنباط احکام فقه عمومی قائل به انسداد باب اجتهاد نیستند، در احکام فقه سیاسی نیز از این شیوه علمی پیروی می‌کنند؛ بنابراین شیعیان از لحاظ نظری در تعیین نوع حکومت و شیوه انتخاب و تعیین رهبر سیاسی و شرایط و وظایف حاکم اسلامی در بن‌بست فکری قرار ندارند و از لحاظ عملی نیز در شیوه برخورد با حاکمان سیاسی در عصر غیبت که عمدتاً به جز حکومت فقیه جامع شرایط حاکمان جور محسوب می‌شوند، راهکارهایی برای تعامل با ایشان در قالب قواعد و قوانین فقه سیاسی تعیین شده است.

مدنی الطبع بودن انسان یکی از تمایزات اصلی او با دیگر مخلوقات است. طبیعت متعاون انسان که تشکیل مدینه را ضروری ساخته، ضرورت سیاست و حکومت، و به تعبیر دیگر، نیاز انسان در زندگی اجتماعی خود به قانون، قانون‌گذار و مجری قانون را نیز تبیین می‌کند. لزوم تشکیل حکومت از اصول فقه سیاسی و کلام سیاسی شیعی است. وحدید بهبهانی از نگاه کلامی یکی از ادله لزوم تشکیل نهاد حکومت را نظم بخشیدن به امور معاد و معاش مردم می‌داند، البته مراد وی از نظم و انتظام امور معاش مردم نظم ایده‌آلی است که «خالی از ضرر و خطر و نقص و عیب باشد». (۱۲) به اعتقاد او، عقل انسان حکم می‌کند که معاد و معاش مردم در بلاد به گونه‌ای که بر وفق عدالت و حکمت بوده و موجب نجات شهروندان از «ضررهای ذاتیه افعال خود و دیگران، و فتنه و فساد» باشد بدون وجود رئیس فراهم نمی‌شود. (۱۳) روشن است در اعتقاد شیعی رئیسی می‌تواند مصلحت و حکمت تشکیل حکومت را تأمین کند که پیامبر یا امام معصوم و یا نایب ایشان باشد؛ از این رو مصداق رئیس کامل همان پیامبر و امام است. بهبهانی با استناد به قاعده لطف، ضرورت حکومت و تعیین حاکم را برای حفظ مردم از فساد و هلاکت و نابودی، همانند روزی دادن مردمان بر خداوند امری لازم و واجب می‌داند، «هر چند مردم به سبب شقاوت و مقتضای نفوس اماره بالسوء تمکین نکرده و قبول ننمایند و مراعات نکنند». (۱۴)

بهبهانی در خصوص گستره زمانی و جهان شمول بودن قانون ضرورت ریاست و حکومت به قاعده اشتراك زمان و مکان استناد می‌کند و می‌گوید: «بدیهی است که اجزای زمان و احوال مردمان در هر مکان و زمان در این معنا متشارك است و اصلاً تفاوتی نیست». (۱۵) همچنین در لزوم تعیین حاکم برای تدبیر سیاسی جامعه از راه ادله نقلی به خیر متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله «من مات و لم یعرف امام

زمانه مات میته جاهلیه؛ هر کس بمیرد و حال آن که امام زمان خود را نشناخته باشد مانند مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» و آیه «رسلاً مبشرین و منزین لئلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل» (۱۶) استدلال کرده است. (۱۷)

وحید بهبهانی در بحث امامت و بیعت درباره مسأله مشروعیت حکومت و منشأ آن، معتقد است بیعت که در اصطلاح عرف سیاسی همان انتخاب و گزینش حاکم از سوی مردم است از نگاه شیعه در مشروعیت بخشیدن به حکومت اصالت نداشته، نقش جانبی دارد و تنها نقش آن عبارت از بسط ید حاکم و به فعلیت رساندن تمکن حاکم است. بهبهانی در اثبات این که مشروعیت نظام سیاسی از انتخاب مردم سرچشمه نمی‌گیرد، به قیام امام حسین علیه السلام علیه حکومت یزید استناد می‌کند، زیرا اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان با وی بیعت کرده بودند و اگر بیعت امت عامل مشروعیت حکومت یزید می‌گردید باید امام حسین علیه السلام که عاقل‌ترین و داناترین مردم بود حکومت او را تأیید می‌کرد و از آن اطاعت می‌نمود. وحید بهبهانی در این باره می‌نویسد:

اگر شیعه بودن حق نبود و طریق اهل سنت حق بود، حضرت امام حسین علیه السلام مخالفت با یزید نمی‌کرد و موافقت با او می‌نمود، چه اتفاق مردم بر بیعت او شده بود و او را اولوالامر خود نموده بودند، نه آن که چنان مخالفتی نماید که بر همه عالم تا روز قیامت صیت آن باقی ماند... و شك و شبهه نیست که آن حضرت اعلی ناس و اصلح و اعبد و زاهد و صاحب کرامات و معجزات بود و اعرف به دین خدا و دین‌دارترین همه بود... و همچنین است حال باقی شهدا که صحابه کبار از مهاجر و انصار و غیر ایشان از اعظم دین‌داران بودند. (۱۸)

او سیره سیاسی امامان دیگر را که در دوران خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس می‌زیستند مانند سیره امام حسین علیه السلام می‌داند. و با این که تقیه در دوران این ائمه شدیدتر بود، ایشان بیعت مردم با خلفای عباسی را نادیده گرفته و خلافت آنها را غیر مشروع و مخالفت‌های خود را با ایشان به انحاء گوناگون ابراز می‌کردند و «دعوی امامت برای خود می‌نمودند، نه آن که اعتقاد داشتند که خلیفه زمان و اولوالامر خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباسند و خودشان رعیت و مأموم واجب‌الاطاعه ایشانند، و این که خلافت به بیعت مردم است و بیعت که با آن خلفا شده بود، و مع ذلك شیعیان را به فقه علیحه و اخبار علیحه امر می‌کردند». (۱۹)

نتیجه این که از دیدگاه بهبهانی، انتخاب مردم هیچ گونه نقش و تأثیری در مشروعیت حکومت ندارد و تنها منشأ مشروعیت حکومت نصب الهی است و پذیرش یا عدم پذیرش مردمی حاکم منصوب به نصب الهی فقط موجب بسط ید و تمکن او یا عدم بسط ید او در اجرائیات می‌گردد و ارزش و اعتبار دیگری ندارد.

معیارهایی که مبنای تقسیم‌بندی حکومت‌ها از دیدگاه اندیشمندان قرار می‌گیرد متفاوت است. بازشناسی و مرزبندی انواع حکومت، گاهی با منشأ مشروعیت آن، زمانی با تأکید بر ویژگی‌ها و اوصاف حاکمان، و بعضاً بر اساس شیوه تعیین و انتخاب حاکم صورت می‌گیرد. در اندیشه سیاسی اسلام ملاک‌های متعددی در ارزشیابی و مرزبندی حکومت‌ها وجود دارد. از دیدگاه وحید بهبهانی، انواع حکومت - چه در عصر حضور و چه غیبت - در دو نوع کلی حکومت عدل و جور منحصر می‌شود. توصیف حکومت به عدل در عصر حضور از باب کلی در وجود شخص معصوم یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام یا کسانی که از طرف ایشان در سرپرستی امور مردم مأذون و مجاز هستند تعیین می‌یابد و در عصر غیبت در حکومت فقیه عادل جامع شرایط که بسط ید کامل دارد یا کسی که منصوب از طرف اوست مصداق پیدا می‌کند. در مقابل، حکومت جور حکومتی است که فاقد ویژگی نصب الهی و اذن معصوم یا اذن فقیه باشد.

دیدگاه وحید بهبهانی در این خصوص را در بحث‌های کلامی و مباحث تطبیقی او که در ارزیابی کلام شیعی و کلام اهل سنت انجام داده، همچنین در فتاوی فقهی او که بسته و گریخته در ابواب گوناگون فقهی مطرح شده است می‌توان جست و جو کرد. اینک انواع حکومت از دیدگاه بهبهانی را ارائه می‌کنیم.

همان طوری که در کلام شیعی ثابت شده، حق سرپرستی امور جامعه از طرف خداوند به انسان معصوم (پیامبر یا امام) تفویض شده است، پشتوانه نظری این دیدگاه، این اصل مسلم و مورد تأکید متکلمان شیعی است که «هیچ زمانی خالی از امام یا پیغمبری نیست». (۲۰) همچنان

که می‌دانیم پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین و مهم‌ترین مسأله مورد اختلاف مسلمانان، جانشینی آن حضرت بود که باعث تکوین دو فرقه اهل سنت و شیعه گردید. برخی از گروه اول مانند خوارج معتقدند نصب جانشین بر پیامبر واجب نیست و بعضی دیگر مانند «جبائیان و اهل حدیث» وجوب نصب امام را وجوب نقلی می‌دانند نه عقلی، عده‌ای نیز که بر وجوب عقلی جانشین اعتقاد دارند تعیین و نصب خلیفه را بر عقلا واجب می‌دانند نه بر شارع؛ از این رو معتقدان به عدم وجوب جانشین از سوی پیامبر خود به این وظیفه اقدام کردند. (۲۱) و اما شیعه نصب امام واجب الاطاعه را برای حفظ و بسط و نشر شریعت و برای تبیین مقررات و قوانین کتاب و سنت به دلیل عقلی بر شارع مقدس واجب می‌دانند. به اعتقاد ایشان، نصب امام را پیامبر در سال پایانی عمرش انجام داد و حضرت علی علیه السلام و فرزندان او را به عنوان امام مفترض الطاعه به مردم معرفی کرد. (۲۲)

وحید بهبهانی با استننا کردن خصلت وحی، جمیع صفات و خصال پیامبر را در امام معتبر و یکسان می‌داند. در تعریف امامت از دیدگاه شیعه می‌گوید: «بدان که امام آن جانشین پیامبر است که بعد از پیامبر جای او نشیند و جمیع کارها که از پیامبر به عمل می‌آید از آن به عمل آید»؛ (۲۳) لیکن این ریاست عامه «از پیامبر بالاصاله است و از امام بالنیابه است یعنی نیابت پیامبر». (۲۴)

حکومت فقیه جامع شرایط

چنان که در بحث ضرورت حکومت از دیدگاه بهبهانی بیان شد، مسأله ریاست و سلطنت بر امور دینی و دنیوی مردم اختصاص به زمان حضور معصوم ندارد و تا زمانی که جامعه بشری و تکلیف باقی است ملاک نیاز به حکومت نیز باقی است. از طرفی می‌دانیم که هدف از تشکیل حکومت این است که امر معاد و معاش مردم باید به گونه‌ای انتظام یابد که موجب نجات شهروندان «از ضررهای ذاتیه افعال خود و دیگران، و فتنه و فساد» و ظلم و جور گردد؛ این هدف هنگامی تحقق می‌یابد که رئیس و حاکم بر مردم پیامبر یا جانشین او امام معصوم باشد و چون علت و هدف تشکیل حکومت در عصر حضور و غیبت معصوم مشترک است؛ از این رو به اعتقاد برخی از دانشمندان اسلامی در عصر غیبت نیز تنها فقهای جامع شرایط می‌توانند عهده‌دار نیابت امام معصوم در امور دینی و دنیوی مردم باشند.

برخی از مناصب شرعی فقیه عادل مانند افتا در مسائل شرعی، قضا و تصدّی امور حسیبه در سطح محدود مورد اتفاق همه فقها بوده و با ادله شرعی به اثبات رسیده است؛ اما منصب دنیایی فقیه عادل در سطح کلان جامعه، مانند ولایت سیاسی فقیه بر امور مسلمانان، مورد اختلاف بوده و در استفاده از ادله نقلی برای این مسأله، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است. در این میان، علامه وحید بهبهانی را می‌توان از قائلان به ولایت مطلقه دانست و آن را می‌توان از استدلال‌های فقهی وی برداشت کرد. او در بحث از این‌که حاکم وکیل غایب و مانند آن است به دلیلی تمسک می‌کند که نتیجه آن ولایت فقیه بر امور مردم است. او در استنتاج از ادله ولایت فقیه می‌گوید: «و مقتضاه ائّه اولی بأئفس المؤمنین و أموالهم و امثال ذلك» (۲۵) از این عبارت به روشنی اطلاق اولویت فقیه بر جان و مال مؤمنان و نیز هر آنچه به شؤون اجتماعی آنان مرتبط است استفاده می‌شود. از نگاه وحید بهبهانی، ولایت فقها در اموری که اختصاص به ایشان دارد قابل تفویض و تنفیذ به دیگری نیز است. (۲۶)

مسلك وحید بهبهانی در ولایت قیه بعد از امکان نصب به دو شیوه عام و خاص این است که اصل اولی در نصب فقها به نیابت از ائمه علیهم السلام مانند انتخاب نایب در عرف عقلا به شیوه نصب خاص است؛ لیکن مستفاد از ادله ولایت فقیه این است که نصب فقها، به نحو نصب عام صورت گرفته است، زیرا ائمه علیهم السلام متمکن از نصب خاص نبوده‌اند. (۲۷)

بر این اساس هر مجتهد اعلی در هر عصری دارای ولایت بوده و منصوب به نصب عام از سوی شارع است. نتیجه این که در عصر غیبت وظیفه شرعی مجتهد اعلم لزوم تصدّی امور مردم بوده و از سوی دیگر، وظیفه مردم نیز وجوب ارجاع امور خود به فقیه اعلم و لزوم پذیرش ولایت و احکام حکومتی اوست. مشخصه اصلی دیدگاه وحید بهبهانی درباره مشروعیت و ولایت حاکم اسلامی، اعم از فقیه و نایب منتخب او، این است که منصب ولایت و حکومت آنها از سوی شریعت به ایشان اعطا شد و رأی و انتخاب مردم هیچ نقشی در

مشروعیت آنان ندارد. تنها نقش و تأیید رأی مردم در بسط ید مجتهد اعلم و به فعلیت رساندن ولایت او بر ایشان است که از آن با عناوینی از قبیل «بسط ید مجتهد» و «تمکن حاکم» یاد می‌شود. بر اساس این دیدگاه، غیر فقها (توده مردم) الزاماً تابع و پیرو ایشان هستند. (۲۸) نپرداختن وحید بهبهانی به دلیل عقلی ولایت فقیه شاید بیشتر به این دلیل بوده است که چون این مسأله از معلومات عقل ضروری و بدیهی است، لذا نیازی به استدلال ندارد، زیرا در مقام مقایسه حاکمانی که فاقد همه شرایط یا بعضی از شرایط لازم هستند ترجیح حاکم فقیه جامع شرایط ضروری و بدیهی خواهد بود.

نکته قابل توجه این‌که مراد از مفهوم «اطلاق» در ولایت مطلقه فقیه این معنا نیست که ولی فقیه بودن قید و شرط بوده و مانند حکومت‌های استبدادی تابع اراده حاکم بوده و گستره اختیاراتش مرز نشناسد. از مضامین سخنان بهبهانی نیز به خوبی استفاده می‌شود که ولایت فقیه محدود به مصالح عامه است و در چارچوب قوانین الهی تحقق می‌یابد. به علاوه، وصف عدالت فقیه حوزه اختیارات او را محدود به قوانین شرع می‌کند و در صورت تعدی از آن خود به خود از مقام و منصب ولایت عزل می‌گردد و وصف «اطلاق» در قبال تحدید ولایت او به امور حسبیّه در سطح مسائل جزئی و خرد جامعه است. (۲۹)

بهبهانی هر چند تفصیلاً به بحث از اختیارات ولی فقیه و قلمرو آن نپرداخته، اما اجمالاً بعضی از مسائل مربوط به آن را مورد بحث قرار داده و فتاویی را که عمدتاً جنبه کاربردی دارد و وظیفه شرعی شهروندان را در مقام عمل مشخص می‌نماید ارائه کرده است. اینک به نکات مورد توجه بهبهانی در این خصوص می‌پردازیم.

وحید بهبهانی با استناد به احادیثی که در خصوص نیابت فقها از امامان معصوم وارد شده از قبیل *إِنَّهُمْ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْفُقَهَاءِ وَ الْفُقَهَاءُ حُجَجُ عَلَى الْخَلْقِ* و با تأکید بر مضمون مشترک آنها یعنی حجت بودن فقها، فقیهان را تنها مرجع مشروع مردم معرفی می‌کند؛ بدین معنا که مردم موظفند در «حوادث واقعه» و نوپیدا یا روابط روزمره افراد مانند تنظیم امور معاملی و غیر این امور بر اساس رأی و نظر مجتهد رفتار کنند. (۳۰) با این نگرش جامع، گستره اختیارات فقیه بسیار وسیع می‌گردد. همچنین برای تأمین نظم اجتماعی در روابط اقتصادی مردم، حکم حاکم مجتهد معیار عمل قرار می‌گیرد؛ برای مثال مالک با اختیار و اراده خود نمی‌تواند مال خود را از مدیون تقاص کند و بازپس بگیرد، بلکه در صورت امکان باید نخست موضوع را بر حاکم شرع عرضه کند و با حکم او حق خود را استیفاء نماید؛ (۳۱) به عبارت جامع‌تر، اداره امور حسبیّه «یعنی تدبیر و تنظیم روابط اجتماعی و حقوقی مردم که متولی خاصی ندارد» ابتدا بر عهده حاکم اسلامی است و در صورت فقدان حاکم شرع بر عهده عدول مؤمنان خواهد بود. (۳۲) ولایت فقها بر اموال محجوران، ورشکستگان اقتصادی، (۳۳) اموال غایب (۳۴) و نیز دخالت حاکم شرع در مناسبات مالی افراد و اجبار معامله‌کننده‌ها (۳۵) برای رفع اختلاف، از مسأله‌های فقه سیاسی شیعی است. همچنین منصب امامت جمعه از مناصب مسلم فقهای جامع شرایط در عصر غیبت است که بهبهانی قائل به وجوب تخییری و استحباب آن بود و در عمل نیز به اقامه نماز جمعه می‌پرداخت. (۳۶)

وحید بهبهانی از میان شرایط و صفات معتبر در حاکم اسلامی بر سه شرط اساسی تأکید دارد. این شرایط عبارتند از:

اعلمیت حاکم: یکی از شرایط مهم حاکم اسلامی، در مرحله نخست، علم او به دین و احکام الهی، و در مرحله بعد، اعلمیت او نسبت به دیگران است. تقلید از فقیه اعلم، علم بودن قاضی و لزوم آگاهی حاکم به احکام شریعت از مسائل مهم مطرح در فقه و کلام شیعی است. علامه وحید بهبهانی در احتجاجات کلامی خود در اثبات اعلمیت امام به ادله متعدد عقلی و نقلی تمسک کرده است. از جمله به آیه «أَمِّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَدَّبَعَ أَمْ مِنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» و نیز احادیث متواتر در خصوص لزوم اعلمیت جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده‌اند. بهبهانی در استدلال‌های عقلی به این حکم عقل تأکید می‌کند که چگونه می‌توان کسی را که صاحب فضایل است و در علم و کمالات انسانی اصلاً طرف مقایسه با دیگران نیست رعیت و پیرو کسی قرار داد که نه تنها فاقد علم و کمال است، بلکه متصف به اوصاف رذیله و صفات منافی با ریاست است. از نظر وی؛ قبح ریاست مفضول بر فاضل از معلومات عقل ضروری و

بدیهی است. (۳۷) وی در مسأله امامت، مخالفان را که از این حکم قطعی عقل سرپیچی کرده و مفضول را بر فاضل و جاهل را بر عالم مقدم می‌دارند به شدت سرزنش و توبیخ کرده است. (۳۸)

عدالت: عدالت از نظر فقها وصفی است عام که با ترك جميع محرمات شریعت حاصل می‌شود و در نفس انسان به عنوان ملکه مستقر می‌گردد. از نگاه بهبهانی، عدالت حاکم، قاضی و هر منصبی که عدالت در آن شرط است امری وجودی بوده و یا امری است که در آن امور وجودیه معتبر است و از این رو نیاز به اثبات و دلیل دارد. بدیهی است امور وجودیه نه تنها با اصل، اثبات‌پذیر نیستند، بلکه اصل اولی که در مورد آنها جاری می‌شود اصل عدم است. (۳۹)

محکم‌ترین دلیل بهبهانی در اعتبار شرط عدالت در امام و رهبر و نفی خلافت خلفای مورد پذیرش اهل سنت، آیه «لا ینال عهدی الظالمین» است؛ این آیه آشکارا تصدی ظالمان و کسانی که فاقد وصف عدالت هستند را بر منصب امامت نفی می‌کند. (۴۰)

ایمان: اعتقاد به اصل امامت امامان معصوم که از آن در عرف تشیع با عنوان ایمان یاد می‌شود، یکی از شرایط حاکم اسلامی است و مخالفان این اعتقاد، فاقد صلاحیت تصدی منصب ولایت سیاسی و دینی هستند و در صورت دستیابی آنان به حکومت، حاکم جور تلقی می‌شوند. (۴۱)

بهبهانی در مباحث تطبیقی خود در بحث امامت حضرت علی علیه السلام، بر اعتبار سایر صفات و شرایط حاکم که در تدبیر جامعه دینی و دنیوی مردم تأثیر دارد چنین تصریح می‌کند: «امام علی علیه السلام در همه کمالات نفسانیّه و اموری که باعث انتظام امور معاد و معاش و حل مشکلات و غیر اینها می‌باشد سرآمد بود». (۴۲)

وحید بهبهانی در مباحث کلامی خود از سه طریق نظریه سیاسی اهل سنت را در خصوص شیوه تعیین حاکم مورد نقد قرار داده و عدم مشروعیت حکومت منصوب از سوی مردم را اثبات می‌کند:

فقدان شرایط و صفات معتبر در حاکم اسلامی: بهبهانی مانند سایر دانشمندان شیعی مطاعنی را برای خلفای سمگانه برمی‌شمارد. و این مطاعن و ناهنجاریهای خَلَاقی و خَلَاقی را در تضاد کامل با صفات رهبری دینی و سیاسی جامعه اسلامی و از موانع اساسی دستیابی به خلافت می‌داند، از این رو چنین افرادی هرگز صلاحیت جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشته و از نظر کلام و فقه سیاسی شیعی حاکم جائز تلقی می‌شوند. (۴۳) وی با تأکید بر اوصاف حضرت علی علیه السلام در ابطال طریقه مخالفان به این اصل عقلانی استناد می‌کند و می‌گوید: چگونه می‌توان انسانی را که دارای سابقه خدمات اجتماعی بوده و از نظر اوصاف و کمالات انسانی سرآمد روزگار است و از دیگران اعلم است به گونه‌ای که خلیفه دوم بارها اعتراف به اعلمیت آن حضرت نمود و گفت: «هذه قضیة و لا ابا حسن لها» و در باقی کمالات که در شمار نمی‌گنجد، می‌توان رعیت کسانی قرار داد که رذایل و کمالات وارونه و مناقب و از گونه آنان قابل احصا نیست؟ (۴۴)

فقدان اجماع و اتفاق نخبگان: یکی از دلایل وحید بهبهانی بر عدم مشروعیت حکومت مورد نظر اهل سنت این است که انتخاب خلفا پس از رحلت پیامبر نه تنها با اجماع و اتفاق مردم صورت نگرفت، بلکه این انتخاب با اغفال و تهدید مردم و نیز نخبگانی مانند اصحاب خاص پیامبر تحقق یافت. بر این اساس، تصاحب منصب خلافت از سوی آنها غصب حق ائمه معصومین علیهم السلام تلقی می‌شود و به همین دلیل حاکم جور محسوب می‌شوند. (۴۵) بهبهانی در رد اجماع اهل حل و عقد تصریح می‌کند: تمسیت این امر عظیم بعد از رحلت پیامبر با وجود اختلاف و اضطراب آنها از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن نبود و از همین رو خلیفه دوم بیعت خلیفه اول را امری ناگهانی و غیر مدبرانه خواند و از پیامد آن در هراس بود و گفت: بیبجۀ فلان کانت فلتة وقی الله شرّها». (۴۶)

فقدان نصب الهی: یکی از اشکالات اساسی وحید بهبهانی بر نظریه سیاسی اهل سنت در مسأله امامت و رهبری، انکار نص پیامبر بر جانشینی حضرت علی است. به اعتقاد وی خلفا برای مشروع جلوه دادن انتخاب خود با ایجاد شبهه در اذهان عمومی در صدد تحریف

سخنان پیامبر برآمدند و با نسبت دروغ به پیامبر مبنی بر این که آن حضرت از قضیه غدیر خم و جانشینی حضرت علی پشیمان گشته، خلافت خود را تنبیت کردند. (۴۷)

همکاری با حاکم جائز

از اصول مسلم و قطعی فقه سیاسی شیعه عدم مشروعیت حاکم جور است و در نتیجه معاشرت و همکاری با او ممنوع می‌باشد. همچنین رجوع به جائز در مواردی که از اختیارات سلطان عادل محسوب می‌شود، مانند سرپرستی جامعه، پذیرش احکام قضایی و داد و ستدهای مالی حرام است. در ابواب گوناگون فقه شیعه، مانند مکاسب محرمه، قضا، نماز جمعه، خمس، زکات، جهاد و ولایت بر اموال محجوران، جزئیات این مسائل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. یکی از فتاوای وحید بهبهانی که می‌تواند به عنوان اصل فقهی عام در تبیین حکم همکاری با حاکم جائز تلقی شود «حرمت اعانت بر اثم» (۴۸) و «حرمت اعانت ظالم» است. (۴۹) با تعمیم این اصل فقهی از حوزه رفتارهای فردی به حوزه رفتارهای سیاسی - اجتماعی مکلفان، انطباق آن بر همکاری با حاکم جور قهری بوده و حرمت معاشرت و همکاری با او ثابت می‌گردد.

در این جا به تشریح جزئیات این بحث مانند موارد جواز تعامل با سلطان جائز، تقیه، ارزش احکام قضایی و روابط اقتصادی با او از دیدگاه بهبهانی می‌پردازیم.

تقیه (جامعه‌پذیری سیاسی در حکومت جور): جامعه‌پذیری سیاسی شیعه در شرایط سیاسی غیر طبیعی، که در فقه «تقیه» گفته می‌شود، یکی از اصول و احکام قطعی فقه سیاسی در عصر حاکمیت حاکمان جور، در عصر حضور و در غیبت امام معصوم است. بر اساس این اصل کاربردی فقهی و سیاسی، ترک و ارتکاب تمام واجبات و محرمات شریعت در شرایط اضطراری جایز می‌شود؛ از احکام جزئی فرعی مانند شرب خمر گرفته تا نفی و انکار اصول دین مانند اصل نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله. (۵۰) در این شرایط، تعامل با حاکم جائز و پذیرفتن احکام قضایی و مالی او مشمول قانون تقیه و از مصادیق آن محسوب می‌شود.

از نظر وحید بهبهانی منشأ و جوب عمل به تقیه و حکمت تشریح آن، حفظ نفس مکلفان است. او اصالت حفظ نفس را بر همه احکام شرعی مقدم می‌داند و برای اثبات ادعای خود احادیثی نظیر «لا دین لمن لا تقیه له» و «التقیه دینی و دین آبائی» و «إلیه من اُکْرِه» و قلبه مطمئن بالایمان» (۵۱) را ذکر می‌کند، حتی حفظ نفس را بر اصول دین هم ترجیح می‌دهد. (۵۲)

ادله بهبهانی در اثبات مشروعیت و عموم و شمول قانون تقیه، تلفیقی از دلایل عقلی و نقلی است؛ دلایل نقلی از قبیل اخبار متواتر در خصوص حلیت محرمات در حال اضطرار و اگر اه، اجماع فقها و آیات و روایات و قواعد فقهی دال بر وجوب حفظ نفس، مانند قواعد «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»، «نفی حرج» و «یُسْران الله یرید بکم الیسر»، «نفی عسران الله لا یرید بکم العسر» و قضیه عمار در انکار رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله که «إلیه من اُکْرِه...» در شأن او نازل شده است. و دلیل عقلی او بر جواز عمل به تقیه این است که ثمره تکالیف هنگامی قابل تحصیل است که نفس مکلف باقی باشد. (۵۳) تنها موردی که وحید بهبهانی تقیه را جایز نمی‌شمارد جایی است که عمل به تقیه منجر به ریختن خون مسلمانی بشود، وی با ذکر حدیث صحیح «التقیه فی کل شیء و کل شیء اضطرر الیه ابن آدم فقد اُحْلَه الله» (استثنای این مورد را از قانون تقیه از مسلمات فقه شیعه می‌داند. (۵۴)

چنانچه ذکر شد، ادله بهبهانی برای اثبات جواز یا وجوب تقیه، از مرحله وجوب حفظ نفس نیز فراتر می‌رود و شامل موارد عسر و حرج و ضرر غیر جانی نیز می‌شود. بنابراین با توجه به مبنای فقهی ایشان، جواز تعامل با حاکم جور در موارد اضطرار، اگر اه، عسر، حرج و مظنه ضرر به روشنی قابل اثبات است. شاید بتوان سکوت وحید بهبهانی در قبال عدم مشروعیت سلاطین معاصرش را با این دیدگاه موسع فقهی‌اش توجیه و تبیین کرد، زیرا در صورت اظهار نظر منفی درباره پادشاهان، احتمال و مظنه ضرر بود؛ چنانچه برخی از عالمان شیعی که مخالف سیاست‌های نادرشاه افشار بودند و آشکارا با او مخالفت کردند جانشان را در این راه از دست دادند.

ارزش احکام قضایی حاکم جور: از نظر وحید بهبهانی احکام قضایی جور به دلیل دارا نبودن شرایط معتبر در قاضی اعتباری ندارد، از این رو اگر برای تصدی مال شخص محجور «سقیه» قیّم نصب کند به حکم او اعتنا نمی‌شود. مستند بهبهانی ادله عامی است که در خصوص فساد احکام قضایی قضات عامّه نقل شده است، مگر این‌که دلیل خاصی احکام صادره از سوی آنها را معتبر بداند؛ چنانچه در مورد حلیّت خراج و مانند آن ائمه علیهم السلام احکام قضات عامه را تجویز می‌کردند و از باب رفع حرج و از راه مداینه و التزام به آنچه خود آنها به آن مستلزم هستند قضات ایشان را به منزله قضات حق قرار می‌دادند (۵۵) و به احکام صادر از سوی آنها عمل می‌کردند.

روابط اقتصادی با حاکم جور: وحید بهبهانی در مورد معاملات اقتصادی با حاکم جور معتقد است: اخذ زکات از ظالم جائز مخالف (شیعه) به عنوان شراء جایز است. همچنین اخذ زکات را به عنوان هبه بدون عوض به طریق اولی جایز است، زیرا اعطای عوض به حاکم جور موجب اعانه ظالم و اعانه بر اثم می‌شود به خلاف اخذ بدون عوض که عنوان اعانه ظالم بر آن صدق نمی‌کند. (۵۶) او علاوه بر اخذ زکات از حاکم جائز، اخذ مال از بیت‌المال خلفا را جایز می‌شمارد. (۵۷)

یکی از احکام مسلم فقه سیاسی شیعه، حرمت و بطلان تصرف حاکم جائز در اموال عمومی است و بر غاصب بودن حاکم جائز و حرمت و فساد معاملات و تصرفات مالی او تأکید می‌کند. از نظر بهبهانی انفال، اراضی مفتوحه عنوة، زکات و مانند آن از اموال عمومی، حق اختصاصی امامان معصوم علیهم السلام و در عصر غیبت فی الجمله حق فقها به حساب می‌آید و تمام تصرفاتی که حاکم جائز در آنها می‌کند تصرف در حق دیگری و بدون رضایت آنها بوده، حرام و فاسد است. (۵۸)

آثار و پیامدهای حکومت غیر معصوم: به اعتقاد بهبهانی، تصدی افراد فاقد صلاحیت بر جانشینی پیامبر پیامدهای سیاسی اجتماعی، دینی و فرهنگی مهم و پایداری را بر جای گذاشت، برخی از این تبعات عبارتند از:

الف) ضلالت و گمراهی هفتاد و دو فرقه امت پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه کفر و ضلالت همه کفار. بنابراین هر گونه سوء رفتار و گمراهی که از مردم سر می‌زند و «هر فسق و فجوری که به جهت بی‌امامی شود به گردن ایشان است تا روز قیامت»؛

ب) شهادت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و سایر ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله، وحید بهبهانی در این خصوص می‌گوید: «همیشه ائمه علیهم السلام می‌گفتند که حسین شهید نشد مگر در روز سقیفه»؛

ج) تعطیل شدن احکام شریعت و اجرای حدود الهی؛

د) گسترش ظلم و جور در دنیا؛

ه) کشته شدن خلیفه سوم؛

و) سبّ شیخین، که خود ایشان به سبب منع نوات و قلم از پیامبر صلی الله علیه و آله منشأ آن گردیدند؛

ز) به تأخیر افتادن ظهور و غلبه دولت و دین الهی بر سایر دول و ادیان دیگر، زیرا «اگر مانع وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شدند و حق به مرکز قرار می‌گرفت در مدت کوتاهی دولت حق مضمون «لیظهره علی الدین کله» محقق می‌شد. به جهت انبساط ید ایشان، اما حال بعد از ظهور قائم آل محمد مهدی (عج) محقق خواهد شد». (۵۹)

از آنچه گفته شد، معیارهای حکومت مطلوب از دیدگاه بهبهانی روشن گردید. حکومت آرمانی و مطلوب از نظر وی، حکومتی است که در رأس هرم قدرت شخص معصوم (پیامبر و امام) قرار دارد و مرتبه نازله آن حکومت‌هایی است که رئیس حکومت مأنون و منصوب از طرف ایشان باشد. او در عصر غیبت، حاکم قریب به مرتبه معصوم را فقهای جامع شرایط معرفی می‌کند، زیرا تصدی امور دینی توسط فقها در نزد وی امری مسلم و قطعی است و ریاست دنیوی ایشان را نیز فی الجمله در مباحث فقهی خود اثبات می‌کند. از نگاه وی، حکومت غیر مطلوب مترادف با حکومت جور است، از این رو تمام حکومت‌های عصر حضور که منصب خلافت امامان معصوم را غصب کرده و نیز حکومت‌های معاصر بهبهانی (حکومت‌های سلطنتی) و به طور کلی هر حاکم سیاسی که در تعامل با شهروندان بر اساس فضیلت و عدالت رفتار نکند حکومت غیر مطلوب و غیر مشروع شناخته می‌شود. وحید بهبهانی با صدور فتوا مبنی بر حرام و فاسد

بودن تصرفات حکام عصر غیبت (سلاطین) در اموال عمومی و نیز با کاربرد اصطلاح «سلطان جور» (۶۰) در مورد آنها بر جائز بودن و نامطلوب بودن چنین حکومت‌هایی تصریح دارد. استدلال وی این است که تمام تصرفات آنها در انفال و اراضی و زکات و مانند آن - تصرف در حق اختصاصی امام معصوم در عصر حضور و فقها در عصر غیبت بدون رضایت آنهاست. (۶۱)

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از مسائل اساسی در فقه سیاسی امر به معروف و نهی از منکر است که از آن در فقه با عنوان «احکام حسب» نیز یاد می‌شود. اهمیت این عنصر در عرف و فرهنگ سیاسی اسلام و نیز گستره قلمرو آن موجب گردید تا روابط سیاسی اجتماعی و دینی مردم با مردم، مردم با دولت و دولت با مردم بر اساس آن تبیین و تنظیم شود. (۶۲) آنچه در بحث امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه وحید بهبهانی جلب توجه می‌کند، استفاده او از قاعده حسن و قبح عقلی برای صدور حکم جواز برخی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. در این راستا، بهبهانی کشتن کافران فاجر ظالم و مفسد فی الارض که مؤمنان را می‌کشند، اموال آنها را به غارت می‌برند، زنان و فرزندان آنها را به اسارت می‌گیرند، به محدوده جغرافیایی اسلام تجاوز می‌کنند (یکسرون بیضه الاسلام)، قرآن را به آتش می‌کشند، مساجد را تخریب می‌کنند و ... و جهاد با آنها را از نظر عقلی از افعال حسن محض دانسته و کشتن و از بین بردن مرتکبان این امور را قبیح تلقی نمی‌کند. (۶۳)

تمسک بهبهانی در اثبات جواز معروف و قبح ذکر به حسن و قبح عقلی جالب توجه است. بر اساس این تحلیل هر امری که از لحاظ عقلی دارای حسن فعلی باشد معروف تلقی می‌شود و هر آنچه دارای قبح فعلی باشد منکر به حساب می‌آید. با این تحلیل، گستره امر به معروف و نهی از منکر بسیار توسعه می‌یابد و اجرای این اصل مهم را برای آمران به معروف و ناهیان از منکر از لحاظ نظری و شرعی تسهیل می‌کند. وحید بهبهانی در فتاوی فقهی خود به اموری که می‌تواند اصل کلی تلقی شود، امر کرده و در صورت تمکن بر مکلفان واجب دانسته است. این امور عبارتند از:

1. هدایت کافران و گمراهان و اخراج آنها از کفر و گمراهی (اصل دعوت)؛
2. عانت بر برّ و نیکی در جامعه؛
3. استنقاذ و نجات از هلاکت و مانند آن؛
4. سعی در تشیید دین و ترویج حق و صواب؛
5. تألیف قلوب به سوی حق. (۶۴)

روشن است بسیاری از مواردی که به عنوان مصادیق امر به معروف و نهی از منکر ذکر شد، خارج از حوزه اختیارات افراد و قدرت آنان است و تنها از عهده حاکمان اسلامی برمی‌آید و از کارویژه‌های حکومت اسلامی محسوب می‌شود. یکی دیگر از نکات قابل توجه در دیدگاه وحید بهبهانی در مورد امر به معروف و نهی از منکر، قول او به وجوب مقدمه واجب است. بنابراین اگر در مورد امر به معروف و نهی از منکر متوقف بر انجام امور محرّمی شود و ذی‌المقدمه اهم باشد، در این صورت محذورات شرعی مباح و چه بسا واجب می‌شود، مانند وجوب کشتن مؤمنان زاهد و عابد و زنان و اطفال ایشان در هنگامی که کفار از آنها به عنوان سپر دفاعی استفاده کنند. (۶۵)

از نظر تحلیل عقلی، هر چند قبح ذاتی امور محرّمه که به واسطه مقدمه واجب اهم شده‌اند تبدیل به حسن ذاتی نمی‌شود، لیکن با حفظ قبح ذاتی آنها، این امور محرّم می‌تواند به عنوان واجب توصلی و مقدمی برای امتثال واجب مهمتر مورد امر شارع قرار گیرد، مانند دروغ گفتن برای نجات نفس نبی یا مؤمن دیگر. (۶۶)

خاتمه

از نگاه وحید بهبهانی، رابطه دین و سیاست يك رابطه ماهوی و تفكیكناپذیر است. تجلی کامل این پیوستگی و همبستگی در نظریه امامت شیعی و نیز احکام فقه سیاسی به وضوح مشهود است. ضرورت حکومت از اصول مسلم سیاست در نزد بهبهانی است. قاعده لطف و نیز قاعده اشتراك زمان و مکان و احوال مردم در هر عصر و زمان از جمله دلایل او در اثبات این اصل است. با توجه به این اصل، حیات سیاسی شیعی در عصر غیبت چه از لحاظ تعیین شیوه حکومت مشروع و چه از نظر نحوه رفتار با حاکمان غیر مشروع، مهمل و مسکوت نمانده و در کلام و فقه سیاسی شیعه، برای هر دو مقوله چاره‌اندیشی شده است. به اعتقاد بهبهانی، تنها منبع مشروعیت حکومت و حاکمان علی‌رغم نظریه سیاسی اهل سنت، نصب الهی است. وی حتی مشروعیت حاکمان غیر معصوم را چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت، از راه ثبوت اذن معصوم و فقیه جامع شرایط ممکن می‌داند. بهبهانی با نفی نقش بیعت و رأی مردم در مشروعیت بخشیدن به حکومت، تنها تأثیر بیعت را فراهم سازی بسط‌ید حاکم و تمکن او در اجرای احکام و حدود الهی بیان می‌کند.

معیار مرزبندی حکومت در اندیشه بهبهانی امکان تطبیق و عدم تطبیق وصف عدل و جور بر آنهاست که خود این امکان تابع مؤلفه‌های متعددی است. از لحاظ نظری، علامه وحید بهبهانی با ارائه ادله سه‌گانه «فقدان نصب الهی»، «فقدان شرایط و صفات حاکم الهی» و «فقدان اجماع خبرگان بر خلافت خلفا» به ابطال شیوه حکومت به روش اهل سنت پرداخته و از میان شیوه‌های رایج حکومت، حکومت مطلوب را منحصر در نظریه امامت شیعی، نایب معصوم و فقیه جامع شرایط معرفی می‌کند.

او با مفروض گرفتن ریاست دینی فقها از جمله مثبتین ولایت مطلقه فقیه در امور دنیوی است. وی در استنتاج از ادله ولایت فقیه بر این مطلب تصریح می‌کند که «و مقتضاه آئه اولی بأئفس المؤمنین و أموالهم و امثال ذلك» و این جز مفاد ولایت مطلقه فقیه چیز دیگر نیست. بهبهانی با تأکید بر افضلیت امام در اخلاق عملی و نظری بر سه شرط حاکم اسلامی «علم» و «عدالت» و «ایمان» (شیعه اثنی عشری بودن) بیش از سایر شرایط اصرار می‌ورزد. او با استناد به دو اصل مسلم فقهی «حرمت اعانت ظالم» و «حرمت اعانت بر اثم» فتوا به حرمت همکاری با حاکم جور می‌دهد.

به اعتقاد بهبهانی بسیاری از ناهنجاری‌های رفتاری انسان‌ها در حوزه زندگی فردی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و دینی مسلمانان از آثار و پیامدهای حکومت‌های جائر در تاریخ اسلام است. بهبهانی با تمسک به قاعده حسن و قبح عقلی در اثبات مشروعیت اصل امر به معروف و نهی از منکر و با ارائه تحلیل عقل‌گرایانه که از ویژگی‌های مکتب فقهی اوست، جلوگیری از ارتکاب منکرات و فحشا را حُسن محض تلقی می‌کند، هر چند در رسیدن به این هدف در مواردی که به کشتن و از بین بردن فاعل منکر بینجامد و در موارد ویژه که تحقق امر به معروف و نهی از منکر موقوف به ارتکاب امور حرام گردد و با حفظ حرمت و قبح ذاتی این امور محرم، فتوا به جواز ارتکاب آنها از باب مقدمه واجب می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

مقاله حاضر بخشی از پژوهشی است که در پژوهشکده اندیشه سیاسی اسلام انجام شده است.

حجة‌الاسلام سلطان محمدی، پژوهشگر پژوهشکده اندیشه سیاسی اسلام.

<!--[if !supportLineBreakNewLine]-->

<!--[endif]-->

در ارجاعات مربوط به آثار وحید بهبهانی، به دلیل کثرت، نام وی ذکر نشده است.

<!--[if !supportLineBreakNewLine]-->

<!--[endif]-->

۱. عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه (قم‌کتابخانه آیه‌الله مرعشی، ۱۳۷۲) ص ۲۷۱؛ فاضل‌بسطامی در فردوس التواریخ (باب دوم) تاریخ ولادت وحید بهبهانی را سال ۱۱۱۸ق ذکر کرده است.

۲. ر.ک: علی دوانی، وحید بهبهانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۱۴۲.

۳. آقا احمد کرمانشاهی، مرآت الاحوال جهاننما (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵) ص ۱۲۷.
۴. قصص العلماء، ص ۲۰۳.
۵. موسی نجفی، حوزه علمیه و فلسفه تجدد در ایران (تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۹) ص ۴۲.
۶. آقا احمد کرمانشاهی بهبهانی، پیشین، ص ۱۳۲.
۷. ابن منظور، لسان العرب (بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۶ق) ج ۶، ص ۴۲۹. «السیاسة: القيام على الثنی بما یصلحه و فی الحدیث: کان بنو اسرائیل یسوسهم انبیاءهم؛ اى تتولى امورهم كما یفعل الامراء و الولاة بالرعية».
۸. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۶۲۴؛ بهبهانی در بررسی احکام روابط معاملی افراد در شریعت به این شاخصه‌ها اشاره کرده است: «... الشریعة القویمة، العادلة المستقیمة التي فی غایة المتانة و الضبط و الحکمة».
۹. رساله اصول دین، ص اول (نسخه خطی)
۱۰. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۳۲۶: «قد وضع الشرع لرفع التخاصم لا لوضع».
۱۱. رساله اصول دین، مبحث امامت، نسخه خطی (بدون شماره صفحه)
۱۲. همان؛ علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان، بر اساس مبنای فلسفی خود در تبیین مراحل وجودی انسان یعنی «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن انسان» ابن اصل را به گونه‌ی دیگر و متقاربت با نظر مشهور بازگو کرده و انسان را متوحش بالطبع و مدنی بالفطره می‌داند. برای آگاهی بیشتر، ر.ک عبدالله جوادى آملی، شریعت در آینه معرفت (قم: اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۱) ص ۴۰۳ - ۳۸۴.
۱۳. رساله اصول دین، بحث امامت.
۱۴. همان.
۱۵. همان.
۱۶. نساء (۴) آیه ۱۶۵.
۱۷. رساله اصول دین، بحث امامت، نسخه خطی (بدون شماره صفحه).
۱۸. همان.
۱۹. همان.
۲۰. همان.
۲۱. ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها (تهران: سمت، چاپ اول، ۱۳۷۵) ص ۴۵.
۲۲. همان.
۲۳. رساله اصول دین، مبحث امامت، نسخه خطی (بدون شماره صفحه)
۲۴. همان.
۲۵. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۵۶۱.
۲۶. ر.ک: همان. «... اعم من أن یتأخر بنفسه أو بالحکام من قبله»
۲۷. همان، ص ۷۵۱. «فی قوله - قد جعلته علیکم حاکماً - قاضياً و غیر ذلك شهادة واضحة علی أن نصبهم كذلك إنما هو لعدم تمکنهم من النصب بالخصوص»
۲۸. همان، ص ۳۲۷. «غیر الفقهاء یكونون تابعی الفقهاء و مقلد بهم»
۲۹. محمدتقی مصباح یزدی، ولایت فقیه (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۸) ص ۱۰۵ - ۱۱۲. در این اثر توضیح نسبتاً جامعی درباره مفهوم «ولایت مطلقه فقیه» آمده است.
۳۰. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۷۰. «إن العوام لا یجوز لهم سوى تقلید الفقهاء و لا یمكنهم غیره بلا شبهة»
۳۱. همان، ص ۹۴.
۳۲. همان، ص ۷۹. «... بین ولیّ أو حاکم أو المؤمنین حسبة»
۳۳. همان، ص ۱۶۹.
۳۴. همان، ص ۳۳۳ - ۳۳۴.
۳۵. همان، ص ۲۹۸ - ۲۹۹.
۳۶. رساله نماز جمعته (نسخه خطی در کتابخانه آیه الله گلپایگانی، شماره (62) ص هشتم.
۳۷. رساله اصول دین، مبحث امامت، نسخه خطی (بدون شماره گذاری صفحه)
۳۸. همان. بهبهانی با بیان این جمله (العیاذ بالله منه و من الضلالة و الحمق و العناد و العصبیة) سستی بنیاد اعتقادات مخالفان را نشان می‌دهد.
۳۹. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۵۸۳. «لنّ العدالة أمر وجودی أو معتبر فیها أمور وجودیة و لذا لم یذهب أحد من المتأخرین یكون الأصل فی المسلم العدالة».

۴۰. رساله اصول دین، مبحث امامت، نسخه خطی (بدون شماره صفحه)
۴۱. ربك: حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۳۲ - ۳۳.
۴۲. رساله اصول دین، مبحث امامت، نسخه خطی (بدون شماره صفحه)
۴۳. برای آشنایی تفصیلی از نقدهایی که وحید بهبهانی بر رفتار و اندیشه خلفای سه‌گانه دارد، ر.ک: رساله اصول دین، مبحث امامت.
۴۴. همان.
۴۵. همان.
۴۶. همان.
۴۷. بهبهانی با اشاره به منع خلیفه دوم از کتابت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام رحلت که فرمود: «بیتونی بدوات و قلم اکتب لکم کتاباً لن تضلوا ابداً»، می‌نویسد: «اصحابی که در سقیفه جمع شده بودند به سعی خلیفه دوم جمعی از ایشان شهادت دادند که ما از رسول صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: من دست برداشتم از نصب کردن علی برای امامت و خلافت و راضی نیستم که خلیفه شما باشد، و از خدا سوال کردم که خلافت را از عترت من بگرداند، چه نمی‌خواهم که عترت من دنیا داشته باشند، بلکه می‌خواهم محض آخرت داشته باشند؛ ابا کرد خدا خلافت و رسالت را با هم در یک خاندان قرار دهد. سپس هر که را خواهید خلیفه خود سازید. بعد از من، و جمعی دیگر از ایشان تصدیق این شاهدها کردند که ما نیز اطلاع داریم و به این سبب کار را در سقیفه پیش بردند». رساله اصول دین، مبحث امامت (بدون شماره صفحه)
۴۸. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۵۸۲.
۴۹. همان، ص ۷ و ۴۰.
۵۰. همان، ص ۷۳۰.
۵۱. نحل (۱۶) آیه ۱۰۶.
۵۲. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۷۳۱.
۵۳. همان، ص ۷۳۳.
۵۴. همان، ص ۷۳۰.
۵۵. همان، ص ۳۹۴.
۵۶. همان، ص ۴۰.
۵۷. همان، ص ۴۲.
۵۸. همان، ص ۹۰. «لنّ جميع معاملات الجائرين - من إجارة و لمزارعة و غیرهما في الأراض المفتوحة عنوةً و جميع أنفال الاثمة و الزکاة و نحو ذلك حرام أشدّ ما یکون، و غصب بأشدّ ما یکون لكون الحق للمعصوم علیه السلام أو لفهها أيضاً مثلاً في البعض فكانت المعاملات المذكورة فاسدة أشدّ ما یکون بالنسبة إلى الجائرين و من لم یرض المعصوم علیه السلام و صحیحة بالنسبة إلى من رضی علیه السلام و بالنسبة إلى أنفسهم»
۵۹. رساله اصول دین، مبحث امامت، نسخه خطی (بدون شماره صفحه)
۶۰. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۷۲۸.
۶۱. همان، ص ۹۰.
۶۲. در منابع روایی بالاترین مرحله و برترین مصداق جهاد، امر به معروف و نهی از منکر در برابر سلطان ستمگر معرفی شده است: «... و أفضل من ذلك كلمة عدل عند امام جائر»؛ نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام (تهران: بی‌نا، چاپ دوم، ۱۳۵۱) حکمت ۳۶۶، ص ۱۲۶۳.
۶۳. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۵۶۰.
۶۴. همان، ص ۷۴۰ - ۷۴۱.
۶۵. همان، ص ۵۶۰.
۶۶. همان، ص ۵۶۰.